

## دولت و جامعه مدنی در تئوری روابط بین الملل

به بهانه نقد و بررسی کتاب امپراطوری جامعه مدنی \*\*

چکیده: در این مقاله کتاب جدید ژوستین روزنبرگ تحت عنوان امپراطوری جامعه مدنی در چارچوب «سه بحث کلان» در روابط بین الملل مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. این کتاب را با توجه به تکیه‌اش بر مسائل وجودشناسی و هستی‌شناسی می‌توان یکی از مهمترین آثار مربوط به تئوری پردازی در روابط بین الملل در عصر «بحث کلان سوم» به حساب آورد. روزنبرگ با تمرکز بر روابط میان اشکال دولت و ساختارهای اجتماعی و اقتصادی داخلی از یک طرف، و ارتباط این مسئله با شکل نظام بین‌المللی از طرف دیگر، یکی از اساسی‌ترین اصول اعتقادی مکتب واقع‌گرایی را به چالش می‌طلبد که براساس آن دولت در همه عصرها دارای شکل واحدی است و ارتباطی میان شکل دولت و هر جامعه خاص وجود ندارد. با این همه، عدم توجه روزنبرگ به پیشتازان نظریه پردازی در «بحث کلان سوم»، به ویژه طراحان نظریه انتقادی و فرامدرنیسم، که قبلاً واقع‌گرایی را از همین جهت مورد حمله قرار داده بودند، قابل توجه نیست. هم‌چنین روزنبرگ در طرح رهیافت «ماتریالیسم تاریخی» خود بحثهای اخیر جامعه‌شناسان و محققان علوم سیاسی نظیر تدا اسکاکپول، آنتونی گیدنز، فرد هالیدی و ساختارگرایان مارکسیست را درباره نقش دولت در جامعه و سیاست بین‌المللی نادیده گرفته است. با توجه به نادیده گرفتن یک چنین انتقاداتی، چندان آشکار نیست که چگونه روزنبرگ موفق خواهد شد از طریق رهیافت «ماتریالیسم تاریخی» طرح مجددی از تئوری روابط بین الملل ارائه کند.

سیر تحول مباحث تئوریک و ارائه دیدگاههای غنی در این زمینه در هیچ‌یک از

\* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

\*\* Justin Rosenberg, *The Empire of Civil Society: A Critique of The Realist Theory of International Relations* (London: Verso, 1994)

شاخه‌های رشته علوم سیاسی به اندازه روابط بین‌الملل از انسجام و پیچیدگی برخوردار نبوده است. در واقع، باید بر این نکته مهم تأکید کرد که روابط بین‌الملل به‌عنوان یکی از شاخه‌های اساسی علوم سیاسی در دو دهه اخیر شاهد آغاز و اوج‌گیری منازعات میان دانشجویان و علمای این رشته در زمینه مسائل روش‌شناختی<sup>۱</sup>، هستی‌شناختی<sup>۲</sup> و معرفت‌شناختی<sup>۳</sup> بوده است. طرح این‌گونه مباحث در حوزه روابط بین‌الملل که بیشتر میراث مجادلات نظری در سایر رشته‌های علوم اجتماعی است، بر این ادعا که روابط بین‌الملل علمی است ممتاز و برخوردار از مرزهای شناخته شده و بنابراین، مستقل از سایر رشته‌های علوم اجتماعی خط بطلان می‌کشد. اکنون بیش از هر زمان دیگر آشکار شده است که روابط بین‌الملل نیز هم‌چون سایر رشته‌های علوم سیاسی به‌طور اخص و علوم اجتماعی به‌طور اعم صحنه برخورد آرا و عقایدی است که در رشته‌های گوناگون علوم اجتماعی مطرح است و دانشجویان و دانشمندان روابط بین‌الملل نیز به‌ضرورت فراگیری و کسب این‌گونه آرا و روشها جهت شناخت بهتر مقوله روابط بین‌الملل پی‌برده‌اند.

به‌رغم وجود گرایشهای نظری و روش‌شناختی گوناگون در روابط بین‌الملل، بحث میان طرفداران مکتب واقع‌گرایی یا رئالیسم<sup>۴</sup> و مخالفان آن، محور اصلی تمامی کشمکش‌های فکری درون این رشته را طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم تشکیل داده است. در واقع، باید تأکید کرد که سلطه رئالیسم، به‌عنوان عمده‌ترین پارادایم موجود در رشته روابط بین‌الملل، یکی از عوامل عمده تحولات نظری، روش‌شناختی و معرفت‌شناختی این رشته بوده است. با وجود این، این مخالفان، و نه موافقان، رئالیسم بوده‌اند که مبتکر نوآرهای موجود، به‌ویژه در زمینه روش‌شناختی و معرفت‌شناختی، شده‌اند.

به‌طور کلی روابط بین‌الملل طی نیمه دوم قرن بیست شاهد ظهور سه دوره عمده از بحثهای کلان درباره مسائل روش‌شناختی، هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی بوده است.

در هر یک از این مباحث کلان سه گانه، واقع‌گرایان و مخالفان آنها صحنه‌گردان اصلی کشمکش بوده‌اند. در دوره نخست، یعنی سالهای دهه ۱۹۶۰، اولین بحث کلان پیرامون مسائل روش‌شناختی در رشته روابط بین‌الملل طرح شد. گروهی از دانشمندان و دانشجویان رشته روابط بین‌الملل تحت تأثیر موج جنبش رفتارگرایی<sup>۱</sup> در علوم اجتماعی، در مقابل واقع‌گرایان سنتی موضع گرفته، موجی از حملات روش‌شناختی را علیه رقبای نسل قدیم به راه انداختند. رفتارگرایان می‌کوشیدند روابط بین‌الملل را با استفاده از مطالعات کمی و آماری به صورت یک علم در آورند و در مقابل روشهای سنتی، روشی علمی برای مطالعه این رشته به دست دهند.<sup>(۱)</sup>

در اواسط دهه ۱۹۷۰، دومین بحث کلان در رشته روابط بین‌الملل میان مخالفان و موافقان مکتب واقع‌گرایی درگرفت که چند سال ادامه یافت. مسائل هستی‌شناختی محور اصلی بحثهای این دوره را تشکیل می‌داد. رابرت کوهن و ژوزف نای، و قبل از آنها جان برتن، عمده‌ترین اصل هستی‌شناختی مکتب واقع‌گرایی، یعنی «دولت» تنها بازیگر نظام بین‌المللی، را مورد حمله قرار دادند و این مسئله مهم را مطرح ساختند که در کنار دولت، بازیگران مهم دیگری نیز، نظیر سازمانهای بین‌المللی، گروههای قومی، شرکتهای چند ملیتی و سازمانهای غیر دولتی در صحنه بین‌المللی منشأ تحولات هستند. در این دوره، علاوه بر «دولت محوری»<sup>۲</sup> مکتب واقع‌گرایی، اصول عمده دیگر هستی‌شناختی آن، یعنی «قدرت»، «منافع ملی»، «کشمکش» و «جدایی میان سیاست داخلی و خارجی»، از سوی طرفداران مکتب «کثرت‌گرایی»<sup>۳</sup> و «جهان‌گرایی»<sup>۴</sup> زیر سؤال رفت.<sup>(۲)</sup>

نکته مهم این است که مکتب واقع‌گرایی توانست از حملات و انتقادات این دو دوره جان سالم به در برد و با استفاده از انتقاداتی که از سوی رفتارگرایان و به‌ویژه طرفداران مکتب کثرت‌گرایی و جهان‌گرایی از جنبه‌های روش‌شناختی و هستی‌شناختی آن به عمل

## 1. Behavioralism

## 2. State-centerism

۳. Pluralism که نظریه‌پردازان اصلی آن کوهن و نای بودند.

۴. Globalism که جان برتن و ایمانوئل والرستین از نظریه‌پردازان این رهیافت بودند.

آمده بود، به بازسازی بنیادهای روش‌شناختی، هستی‌شناسی، و معرفت‌شناختی خود مبادرت ورزد. حاصل این بازسازی، ظهور مکتب «واقع‌گرایی نوین»<sup>۱</sup> یا «واقع‌گرایی ساختاری»<sup>۲</sup> بود که مبتکر اصلی آن کنت والتز است. گذشته از این، یکی دیگر از دلایل عمده تداوم سلطه واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل آن بود که پیش‌تازان عمده رفتارگرایی و کثرت‌گرایی بعدها در خیل طرفداران واقع‌گرایی درآمدند و به تقویت آن پرداختند.<sup>(۳)</sup>

سومین بحث کلان در روابط بین‌الملل از اوایل دهه ۱۹۸۰ آغاز شد. این بحث که اساساً حول وحوش مسائل معرفت‌شناختی و فلسفه علم دور می‌زد، و هنوز نیز هم‌چنان ادامه دارد، اساسی‌ترین انتقاد به مکتب واقع‌گرایی (کلاسیک و نوین) را طرح کرده است. در واقع، باید گفت که واقع‌گرایان، برخلاف دو دوره قبل، هنوز نتوانسته‌اند در مقابل سیل حملات و انتقادات کوبنده این موج از مخالفان خود به یک ضد حمله اساسی، نظیر کاری که والتز با خلق واقع‌گرایی ساختاری کرد، دست بزنند. در خلال این بحث کلان سوم بوده است که منتقدان واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل بیش از هر زمان دیگر ابزارهای نظری، معرفت‌شناختی و به‌طور کلی سستهای فکری خارج از رشته روابط بین‌الملل و نیز خارج از حوزه فکری امریکا را در نقد بنیادهای معرفت‌شناختی واقع‌گرایی به‌کار گرفته‌اند؛ برای مثال، ریچارد اشلی در اوایل دهه ۱۹۸۰ با تکیه بر نظریات هابرماس، دانشمند آلمانی، در زمینه شناخت و منفعت<sup>۳</sup> به نقد بنیادهای پوزیتیویستی واقع‌گرایی پرداخت و هدف اصلی این مکتب را فراهم ساختن ابزار لازم برای سیاستمداران غربی جهت اعمال «کنترل تکنیکی» دانست.<sup>(۴)</sup> بعدها، جیم جورج با استفاده از جامعه‌شناسی تفهیمی ماکس وبر و روش هرمنوتیک او به انتقاد از روش پوزیتیویستی کارل پوپر، که واقع‌گرایان بر آن تکیه می‌کردند، پرداخت.<sup>(۵)</sup>

در اواخر دهه ۱۹۸۰، دانشجویان و دانشمندان روابط بین‌الملل با استفاده از میراث اروپایی مکتب انتقادی و اندیشه‌های مارکوزه، هورکهایمر، هابرماس و نیز مارکس،

1. Neorealism

2. Structural realism

2. Knowledge and interest

«تئوری انتقادی روابط بین‌الملل»<sup>۱</sup> را بنیان گذاشتند و نظریه واقع‌گرایی را از بعد جدیدی مورد حمله قرار دادند. رابرت کاکس ضمن انتقاد از بنیانهای روش‌شناختی، معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی مکتب واقع‌گرایی، هدف این مکتب را حل مشکلات موجود قدرتهایی نظیر ایالات متحده آمریکا دانست. او با طرح این مسئله که در روابط بین‌الملل دو گونه تئوری، یعنی تئوری جهت «حل مشکلات»<sup>۲</sup> و تئوری جهت «طرح انتقادات»<sup>۳</sup>، وجود دارد؛ در واقع، بنیان‌گذار تئوری انتقادی در روابط بین‌الملل شد.<sup>(۴)</sup> پس از کاکس، افرادی چون مارک هافمن و اندرو لینکلینتور نظریه انتقادی را بسط و گسترش دادند به نحوی که این نظریه به‌عنوان پارادایم جدید و به عبارت دقیق‌تر، مرحله جدیدی در نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل مطرح شد.<sup>(۷)</sup> اینان با توجه به نقد بنیانهای پوزیتیویستی معرفت‌شناختی مکتب رئالیسم، مدعی آغاز دوره «فراپوزیتیویستی»<sup>۴</sup> به‌عنوان شالوده معرفت‌شناختی رشته روابط بین‌الملل شدند.

هنوز تب‌وتاب ناشی از ظهور نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل، دانشجویان و علمای این رشته را به خود مشغول داشت که گروه جدیدی از منتقدان واقع‌گرایی با به عاریه گرفتن اصول معرفت‌شناختی و روش‌شناختی مکتب فرانسوی «فرامدرنیسم»<sup>۵</sup>، به طرح نظریه فرامدرنیستی روابط بین‌الملل پرداختند و بنیانهای روش‌شناختی، هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مکتب واقع‌گرایی را به باد حمله گرفتند. ریچارد اشلی که در اوایل دهه ۱۹۸۰ به پیروی از مکتب نقادی هابرماس و مکتب فرانکفورت، واقع‌گرایی را مورد انتقاد قرار داده بود، به یک چرخش نظری دست زد و با همکاری واکر<sup>۶</sup>، در دریان<sup>۷</sup>، شاپیرو<sup>۸</sup> و کونولی<sup>۹</sup> مکتب فرامدرنیسم و، به گفته برخی، فراساختارگرایی<sup>۱۰</sup> را در روابط

1. Critical Theory of International Relations

2. Problem Solving Theory

4. Postpositivism

6. R. B. J. Walker

8. Michael Shapiro

10. Poststructuralism

3. Critical Theory

5. Postmodernism

7. James Der Derian

9. William E. Connolly

بین‌الملل توسعه داد. طرفداران فرامدرنیسم در روابط بین‌الملل ضمن به هم ریختن شالوده‌ها یا شالوده‌زدایی<sup>۱</sup> اصول اساسی واقع‌گرایی و از حاشیه به متن درآوردن نظریات منزوی شده در رشته روابط بین‌الملل، با ایجاد هرگونه پارادایم یا مرحله جدید (به تعبیر طرفداران نظریه انتقادی) به دلیل آنکه منجر به سلطه یک نظریه و طرد نظریات حاشیه‌ای می‌شود مخالف هستند.<sup>(۸)</sup>

با توجه به این مسائل، سلطه مکتب واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل انگیزه‌ای شده است که مخالفان این پارادایم با طرح نظریه‌ها و رهیافتهای جدید به غنای تئوریک روابط بین‌الملل کمک کنند. از این جهت، می‌توان تأکید کرد که بحث درباره نقاط قوت و ضعف واقع‌گرایی نقطه آغازین و اجتناب‌ناپذیر برای دانشجویان روابط بین‌الملل است.

*امپراتوری جامعه مدنی: نقدی بر نظریه واقع‌گرایی روابط بین‌الملل یکی از جدیدترین آثاری است که با استدلالهای روش‌شناختی و معرفت‌شناختی به نقد اصول مکتب واقع‌گرایی دست زده و رهیافتی ماتریالیستی تاریخی برای درک سیستم بین‌المللی به دست داده است.* ژوستین روزنبرگ، استاد روابط بین‌الملل «مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن» وابسته به دانشگاه لندن، می‌گوید که هدف اصلی کتاب کمک به جهت‌دهی مجدد روابط بین‌الملل به‌عنوان یک رشته و قرارداد آن در چارچوب و جریان اصلی علوم اجتماعی است. بدین لحاظ، نویسنده در پی آن است که به سه هدف اساسی دست یابد: الف. نشان دهد که چگونه سیستم بین‌المللی مدرن با تمام سیستم‌های ژئوپولیتیک دیگر در طول تاریخ متفاوت است؛ ب. از این طریق به درک عمیق‌تر و وسیع‌تر ساختارهای اجتماعی مسلط جهان مدرن یاری رساند؛ پ. نشان دهد که چگونه چنین دیدگاهی می‌تواند شیوه‌های ما برای بازیابی تاریخ سیستم بین‌الملل در گذشته و آینده را تغییر دهد. رسیدن به هر یک از این اهداف سه‌گانه در گرو برخورد انتقادی با نظریه ارتدوکس واقع‌گرایی روابط بین‌الملل از زاویه‌ای متفاوت است. اما موضوع واحدی که در راه رسیدن به این اهداف سه‌گانه به چشم می‌خورد، این ادعا است که سیستم‌های ژئوپولیتیک، مستقل از ساختارهای وسیع‌تر تولید و بازتولید زندگی

اجتماعی نیستند و نمی‌توان آنها را جدای از این ساختارها درک کرد. استدلال‌های نویسنده در این کتاب در خلال سه بخش اساسی ارائه شده و هر بخش خود شامل دو فصل است. بخش اول، نقدی نظری از نظریه مسلط روابط بین‌الملل، یعنی رئالیسم، ارائه می‌کند. در فصل نخست، روزنبرگ سه اثر از مهمترین آثار مکتب رئالیسم (یعنی، آثار ای. اچ. کار<sup>۱</sup>، هانس مورگنتا<sup>۲</sup> و کنت والتز<sup>۳</sup>) را بر می‌گزیند تا به ترتیب بر جنبه‌های توصیفی، تجویزی و تئوریک اجتماعی آنها تمرکز کند. از نظر نویسنده، ضعف اساسی نظریه رئالیستی ماهیت غیرتاریخی و غیرجامعه‌شناختی آن است. دو مفهوم کلیدی حاکمیت<sup>۴</sup> و هرج و مرج<sup>۵</sup> از سوی نویسنده مورد مذاقه قرار گیرد تا در فصول آینده بهتر شکافته شوند و تعریف مجددی از آنها ارائه شود. در فصل دوم، این نکات بیشتر مورد بحث قرار می‌گیرند. روزنبرگ با طرح این مثال که چگونه نظریه رئالیستی هرگونه تلاش جهت تفکر تاریخی درباره سیستم بین‌المللی را محدود می‌کند، استدلال می‌کند که بحث غیرتاریخی «هرج و مرج» باید کنار گذاشته و به جای آن بحث جامعه‌شناختی «مدرنیته» مطرح شود. برای رسیدن به این هدف، نویسنده یک چارچوب تحلیلی گسترده ماتریالیست تاریخی ارائه می‌کند، و سپس این اصل اساسی رئالیستی را به چالش می‌طلبد که مدعی است محور ژئوپولیتیک موضوع رشته روابط بین‌الملل از نظر هستی‌شناختی جدا و متمایز از ساختارهای گسترده بازتولید اجتماعی است.

بخش دوم کتاب دربرگیرنده یک سری استدلال‌ات و بحث‌های تاریخی است تا نشان دهد چگونه ساختارهای اجتماعی در سیستم‌های ژئوپولیتیک جایگاه مهمی داشته‌اند. فصل سوم، مفهوم خودمختاری دولت<sup>۶</sup> را، که نقشی محوری در ادعای رئالیست‌ها

1. E. H. Carr, *The Twenty Year's Crisis*, 1939.
2. H. Morgenthau, *Politics Among Nations*, 1954.
3. K. Waltz, *Theory of International Politics*, 1979.
4. Sovereignty
5. Anarchy
6. Autonomy of the state

درباره قلمرو مجزای ژئوپولیتیک دارد، مورد بحث قرار می‌دهد. روزنبرگ با مقایسه سیستم دولتهای سرمایه‌داری مدرن با سیستم دولتهای ایتالیای عصر رنسانس و یونان باستان نشان می‌دهد، که به‌رغم شباهتهای ظاهری میان آنها، در هر یک از سه مورد شکل دولتها مربوط به نوعی خاصی از جامعه بوده و میان شکل دولت و نوع جامعه رابطه‌ای ویژه وجود داشته است. این رابطه متقابل نتایج بسیار مهمی در ماهیت روابط قدرت میان دولتها و، در نتیجه، شکل‌گیری سیستم ژئوپولیتیک به‌طور کلی دربرداشته است. نویسنده با این مثالها نشان می‌دهد که تداوم شکل و ماهیت سیستم‌ها و دولتها در طول زمان (یکی از اساسی‌ترین دعاوی رئالیست‌ها) اساساً استدلالی باطل و ضدتاریخی است.

در فصل چهارم، روزنبرگ نظر خود را به نمونه‌هایی از معادلهای ماقبل عصر جدید بازار جهانی معاصر معطوف می‌کند و ساختارهای روابط مبادله<sup>۱</sup> و شکل توسعه امپراطوری خاص عصر مطلق‌گرایی و امپراطوریهای پرتغال و اسپانیا را مورد بحث قرار می‌دهد. نویسنده، در مثال پرتغال نشان داده است که ماهیت ماقبل سرمایه‌داری جامعه پرتغال نوعی روابط مبادله ایجاد کرد که با اقتصاد جهانی عصر مدرن متفاوت بود؛ در حالی که در مورد اسپانیا هم پویاییهای توسعه و هم اشکال استعمارگری ناشی از ساختارهای اجتماعی در حال ظهور بودند.

در بخش سوم، نویسنده به دوران معاصر باز می‌گردد و می‌کوشد نظریه اجتماعی مارکس درخصوص جامعه سرمایه‌داری را به یک چارچوب بدیل غیررئالیستی برای فهم سیستم بین‌المللی مدرن تبدیل کند. در اینجا به‌ویژه دو مقوله محوری رشته روابط بین‌الملل، یعنی حاکمیت و هرج و مرج، در پرتو مطالعات تاریخی و تئوریک فصول گذشته مجدداً ارزیابی می‌شوند. این دو مقوله در دست رئالیست‌ها به‌گونه‌ای شکل گرفته است تا نشان دهند که رشته روابط بین‌الملل از سایر رشته‌های علوم اجتماعی متمایز است. در اینجا روزنبرگ با این دو مقوله به‌گونه‌ای دیگر و با هدفی متفاوت برخورد می‌کند تا نشان دهد که چگونه سیستم بین‌المللی مدرن جزئی از ساختارهای



اجتماعی سرمایه‌داری است که جوامع ملی سازنده این سیستم را شکل می‌دهد. فصل پنجم به تعریف مجدد مفهوم «حاکمیت» آن هم در پرتو بحث مارکس درباره تجرد و انتزاعی بودن دولت در جامعه سرمایه‌داری می‌پردازد و ادعا می‌کند که مارکس نیز یک نظریه «هرج و مرج» (آنارشو) به‌عنوان یکی از اشکال اجتماعی عصر مدرن سرمایه‌داری ارائه داده که بدان توجه نشده است. سرانجام، روزنبرگ در فصل ششم بحث «راز انباشت اولیه»<sup>۱</sup> را توسعه می‌دهد تا برنامه‌ای برای تحقیقات تاریخی بیشتر ارائه دهد. این برنامه در برگیرنده استدلال و بحثی تاریخی درباره ظهور و توسعه سیستم بین‌المللی است که با بحث و استدلال ارتدوکسی رئالیستی در رشته روابط بین‌الملل کاملاً متفاوت است.

کتاب امپراطوری جامعه مدنی به‌طور کلی اصول و عقاید اساسی مکتب رئالیسم را زیر سؤال برده و مورد نقد قرار داده است. اصولاً استفاده از عنوان «جامعه مدنی» برای کتابی درباره روابط بین‌الملل خود نشانگر دور شدن از پارادایم مسلط در این رشته است. آوردن بحث جامعه مدنی و رابطه آن با دولت و، بنابراین، سیستم بین‌الملل به‌منظور به چالش کشیدن اعتقاد محوری مکتب رئالیسم در مورد جدایی سیاست داخلی یا ساختارهای اجتماعی داخلی از سیاست خارجی دولتها و، بنابراین، شکل و تداوم سیستم بین‌المللی است. این اصل، خصیصه عمده رئالیسم است و مکتب واقع‌گرایی نوین نیز آن را مورد تأکید قرار داده است. کنت والتز در اثر معروف خود تأکید می‌کند که «دانشجویان سیاست بین‌الملل باید تئوریهای سیاستهای داخلی و خارجی را جدای از هم مورد بررسی قرار دهند.»<sup>(۹)</sup>

روزنبرگ از این بحث نتیجه مهم دیگری می‌گیرد که خود یکی دیگر از عقاید محوری مکتب رئالیسم، یعنی یکسان بودن دولتها و سیستم بین‌الملل و شباهت میان آنها در طول تاریخ، را زیر سؤال برده است. اکثر نظریه‌پردازان مکتب واقع‌گرایی از مورگنتا گرفته تا واقع‌گرایان نوین بر این مسئله تأکید ورزیده‌اند. برای مثال والتز با تأکید فراوان گفته است: «یکی از ویژگیهای متداوم و دیرپای سیاست بین‌الملل شباهت و یکسانی

عجیب و خیره‌کننده حیات بین‌المللی در طول هزاره (قبلی) است.»<sup>(۱۰)</sup> رابرت گلپین یکی دیگر از صاحب‌نظران عمده مکتب نئورئالیسم یا رئالیسم ساختاری - که با وارد کردن تبیین اقتصادی در مکتب رئالیسم و طرح رابطه میان جنگهای بزرگ و دگرگونیهای اساسی در شکل سیستم بین‌المللی پایه‌های رئالیسم را تقویت کرد - به همین‌گونه نوشته است که «ماهیت روابط بین‌الملل اساساً در طول هزار سال قبل تغییر نکرده است.»<sup>(۱۱)</sup> چنانچه قبلاً ذکر شد، روزنبرگ در جریان بحث رابطه میان ساختارهای اجتماعی و شکل دولتهای استعمارگر پرتغال و اسپانیا، این اعتقاد اساسی رئالیست‌ها را زیر سؤال برد و نشان داد که تحولات درون جامعه مدنی، به‌ویژه روابط اجتماعی و ساختارهای اقتصادی، بر شکل دولتها اثر می‌گذارد و دولتها نیز ماهیت سیستم بین‌المللی را شکل می‌دهند. بنابراین، این ادعا که شکل نظام و ماهیت روابط میان دولتها در طول قرن‌ها دچار تغییر نشده اندیشه‌ای ضدتاریخی است.

اگرچه طرح رابطه میان دولت و جامعه مدنی یک اندیشه جدید در روابط بین‌الملل است، اما قبل از روزنبرگ نیز افراد دیگری در درون رشته این رابطه را مطرح ساخته‌اند. روزنبرگ در خلال مباحث کتاب به برخی از این صاحب‌نظران اشاره می‌کند و برخی را نیز از قلم می‌اندازد. به نظر می‌رسد که مهمترین فصلی که در آن، این رابطه متقابل طرح شده فصل سوم کتاب تحت عنوان «ریشه‌های مخفی دولت»<sup>۱</sup> است. در این فصل، نویسنده برای نشان دادن این مسئله که شکل و ماهیت و نیز رفتار خارجی دولتها ریشه در پویاییهای داخلی جامعه مدنی دارد آثار نظریه‌پردازان برجسته‌ای را که عمدتاً خارج از قلمرو رشته روابط بین‌الملل قرار دارند مورد استفاده قرار می‌دهد.

یکی از عمده‌ترین مباحث مارکس در مورد دولت، یعنی مقاله «هجدهم برومر لویی بناپارت»<sup>۲</sup>، در این مبحث مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما مهمتر از آن، نظریات مارکسیست انگلیسی پری آندرسن و به‌ویژه دو کتاب او، یعنی ریشه‌های دولت مطلقه و گذار از عهد عتیق به فتودالیسم است که روزنبرگ بسیار به آن اشاره می‌کند. گذشته از

1. The Secret Origins of the State
2. The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte

این دو، نظریات آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس رادیکال معاصر، که در سالهای دهه ۱۹۸۰ به منظور نشان دادن خودمختاری دولت از جامعه مدنی و، بنابراین، نقد ساختارگرایان مارکسیستی نظیر آلتوسر و دیگران به جنبه‌های بین‌المللی رفتار دولتها روی آورد، تا حدی مورد توجه روزنبرگ قرار گرفته است. در واقع، نظریات گیدنز و چارلز تیلی<sup>۱</sup> از سوی دانشمندان و دانشجویان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، با استقبال فراوان روبه‌رو شده است و بسیاری از منتقدان مکتب رئالیسم با استفاده از نظریات این دو جامعه‌شناس کوشیده‌اند با نشان دادن رابطه میان دولت و جامعه مدنی علل و عوامل تحولات بین‌المللی را تبیین کند.<sup>(۱۲)</sup> در روابط بین‌الملل، فرد هالیدی یکی از اولین دانشمندانی بود که این رابطه را در نقد مکتب رئالیسم مورد مطالعه قرار داد. هر چند که روزنبرگ در خلال بحثهای خود درباره رابطه میان دولت و جامعه مدنی به نوشته‌های هالیدی رجوع می‌کند، اما به نظریات خانم تدا اسکاکپول، یکی از اولین کسانی که رفتار بین‌المللی دولتها را به عنوان شاخص خودمختاری دولت (از طبقات اجتماعی) جهت تبیین انقلابات اجتماعی در نظر گرفته<sup>(۱۳)</sup>، هیچ اشاره‌ای نکرده است. در واقع، خانم اسکاکپول به همراه آنتونی گیدنز و چارلز تیلی سه تن از جامعه‌شناسان برجسته رادیکالی هستند که نظریه‌های آنها با استقبال دانشجویان و دانشمندان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل مواجه شده است.

به طور کلی می‌توان گفت که ابداع جامعه‌شناسان در کشف رابطه میان رفتار بین‌المللی دولتها و تحولات داخلی و، بنابراین، شکل‌گیری ساختارهای نظام بین‌المللی باعث شد تا دانشمندان علوم سیاسی و گرایش روابط بین‌الملل آن به نگرشی جدید جهت نظریه‌پردازی در مورد دولت، که رئالیست‌ها در طول دهه‌های قبل مانع آن بوده‌اند، دست یابند.<sup>(۱۴)</sup>

یکی از انتقاداتی که می‌توان بر روزنبرگ وارد ساخت بی‌توجهی او به پیشتانان نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل در خصوص ارتباط میان دولت، جامعه مدنی و سیستم بین‌المللی است. او نه تنها به رهیافتهای چند سال اخیر در رشته روابط بین‌الملل، به ویژه

به نظریه انتقادی و فرامدرنیسم و انتقادات آنها از رئالیسم اشاره‌ای نکرده، بلکه به نظریه پردازان رادیکال روابط بین‌الملل که قبل از وی از همین دیدگاه به نقد رئالیسم مبادرت ورزیده‌اند نیز نپرداخته است. یکی از این نظریه‌پردازان و در واقع، مهمترین آنها رابرت کاکس است. کاکس پیش‌تاز نظریه‌پردازی درباره رابطه میان سیستم بین‌المللی، شکل دولتها و نیروهای اجتماعی است. او بود که برای نخستین بار در سال ۱۹۸۱ از این دیدگاه مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی رئالیسم را به چالش طلبید. عدم اشاره به پیش‌تازی کاکس از سوی روزنبرگ از این جهت قابل نقد است که کاکس نیز حدود پانزده سال قبل از روزنبرگ از دیدگاهی مشابه، یعنی با رهیافت ماتریالیسم تاریخی، به نقد رئالیسم مبادرت ورزیده بود. از نظر کاکس، رهیافت ماتریالیسم تاریخی او از چهار جهت می‌توانست مکتب واقع‌گرایی نوین والتز و دیگران را مورد انتقاد قرار دهد و بدین ترتیب، تئوری روابط بین‌الملل را تصحیح کند. چهار جنبه‌ای که از نظر کاکس در تئوری رئالیستی روابط بین‌الملل بدان توجه نشده بود و رهیافت ماتریالیسم تاریخی او می‌توانست به آنها اهمیت دهد عبارت بودند از: مسئله دیالکتیک، امپریالیسم، رابطه میان دولت و جامعه مدنی و سرانجام فرایند تولید.<sup>(۱۵)</sup>

*امپراطوری جامعه مدنی* از معدود آثاری است که بار دیگر با برداشتی مارکسیستی، آن هم با توجه به تضعیف رهیافت مارکسیستی پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی، به نقد و ارزیابی و اصلاح نظریه‌پردازی در رشته روابط بین‌الملل پرداخته است. این نوع رهیافت در دو مرحله خاص طرفدارانی در روابط بین‌الملل پیدا کرد. مرحله نخست، با نوشته‌های ایمانوئل والرستین در سالهای نیمه دهه ۱۹۷۰ آغاز شد. گرچه اصولاً والرستین یک جامعه‌شناس بود و، بنابراین، خود توجه خاصی به مسئله نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل نداشت، اما انتشار نوشته‌های او درباره نظریه سیستم جهانی و این نکته که نظام بین‌المللی حاکم بر جهان کنونی از قرن شانزدهم به بعد یک نظام سرمایه‌داری بوده و این نظام اقتصادی دچار تغییر و تحول نشده است<sup>(۱۶)</sup> با استقبال ویژه محققان روابط بین‌الملل مواجه شد. برای مدتی گروهی از دانشجویان روابط بین‌الملل با تمرکز بر آثار و نوشته‌های والرستین در رشته روابط بین‌الملل رهیافت جدیدی را تحت عنوان

«رهیافت سیستم جهانی»<sup>۱</sup> بنیان گذاشتند. یکی از مهمترین پیروان والرستین در رشته روابط بین الملل به نام کریستوفر چیس دان<sup>۲</sup> با استفاده از رهیافت سیستم جهانی به نقد و ارزیابی مکتب رئالیسم پرداخت. (۱۷)

دومین دوره طرح نظریه‌های مارکسیستی در رشته روابط بین الملل، با ظهور رابرت کاکس آغاز شد. چنانچه پیشتر گفته شد، کاکس با رهیافت ماتریالیسم تاریخی خود، اساس نظریه نقادی روابط بین الملل را بنا گذاشت و با طرح ارتباط متقابل میان نیروهای اجتماعی در جامعه مدنی، دولتها و سیستم بین الملل، پندارهای رئالیستی مبنی بر استقلال سیستم بین المللی از جامعه مدنی و دولت را مورد حمله قرار داد. البته باید بر این نکته تأکید کرد که کاکس بیشتر تحت تأثیر مکتبهای نئومارکسیسم اروپا، به ویژه مکتب فرانکفورت و نظریات غیر ارتدوکسی آنتونیو گرامشی، نظریه پرداز ایتالیایی، بود. کاکس به ویژه از مفهوم «هژمونی» گرامشی برای نقد مکتب رئالیسم بهره جست. (۱۸)

به هر حال انتقادات مختلفی که از رهیافتهای مارکسیستی در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی به عمل آمد سبب شد تا نظریات مارکسیستی در روابط بین الملل طرفدار کمتری پیدا کند. در مورد این انتقادات ذکر چند نکته مهم ضروری است. در وهله نخست، دیدگاههای والرستین با انتقادات گسترده‌ای از سوی برخی نظریه پردازان رادیکال مواجه شد. یکی از اساسی ترین انتقادات را خانم اسکاکپول بر والرستین وارد ساخت. به نظر او رهیافت والرستین دچار دو نوع نقصان اساسی است: اول اینکه شکل ساختارهای اجتماعی - اقتصادی به فرصتهای بازار جهانی و امکانات تولید تکنولوژی وابسته است و دوم اینکه برای دولت هیچ‌گونه خود مختاری ای منظور نشده است. در واقع، در نظریه مارکسیستی والرستین ساختارها و سیاستهای دولت به وسیله منافع طبقات مسلط جامعه، یعنی سرمایه داران، تعیین می شود. (۱۹) گذشته از این، در روابط بین الملل نیز نظریه‌های والرستین مورد انتقاد قرار گرفت. گرچه نظریه والرستین با توجه به بحث و جدالهای نظری در روابط بین الملل تدوین نشده بود، اما شباهتهای اساسی و عجیبی میان نظریه‌های او و مکتب رئالیسم وجود داشت. هر چند در نگاه نخست،

نظریه وی نقدی کوبنده بر نظام سرمایه‌داری و شکل کنونی سیستم جهانی به نظر می‌رسد، اما مطالعه عمیق نظریه‌های وی نشان دهد که او به‌طور ناخودآگاه اصول اساسی مکتب رئالیسم را در نظریه خود گنجانده است. این شباهت به‌ویژه به مکتب نئورئالیسم یا رئالیسم ساختاری بیشتر است. این شباهتها را در چهار مورد می‌توان تشخیص داد: ۱. سیستم بین‌المللی به‌عنوان واحد تحلیل، ۲. دولتها به‌عنوان بازیگران اصلی سیستم بین‌المللی، ۳. ماهیت آنارشی (هرج و مرج و عدم وجود یک نیروی مسلط در) سیستم و ۴. وجود یک مکانیسم توازن قوا در سیستم بین‌المللی. دو مکتب «سیستم جهانی» والرستین و «رئالیسم ساختاری» والتز هر دو به این اصول چهارگانه اعتقاد دارند.<sup>(۲۰)</sup> نظریات والرستین در اوایل دهه ۱۹۷۰ منتشر شد و، بنابراین، به احتمال قوی والتز با استفاده از نظریات او (به‌ویژه در مورد تأکید بر ساختارهای سیستم بین‌المللی) به تقویت مکتب رئالیسم مبادرت ورزید. یک نکته منفی مهم در نظریه مارکسیستی والرستین این بود که او در مورد احتمال ایجاد تغییر و تحول در سیستم جهانی سخنی نگفته بود و، بنابراین، چنین گمان شد که این سیستم و سلطه آن بر جهان امری حتمی و جبری است. برخی از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل نیز هر دو نظریه والرستین و والتز را به سبب تأکیدشان بر ساختارگرایی جبری و عدم توجه به نقش عامل انسانی<sup>۱</sup> و دولت مورد نقد قرار دادند.<sup>(۲۱)</sup>

عامل دیگری که به تضعیف رهیافت مارکسیستی در رشته روابط بین‌الملل انجامید انتقادات برخی از نظریه‌پردازان عمده مکتب انتقادی در روابط بین‌الملل بود. مهمترین آنها اندرو لینکلیتور بود که در اثر خود به هر دو مکتب مارکسیستی و رئالیستی در روابط بین‌الملل به شدت انتقاد کرد و تئوری انتقادی را به‌عنوان نظریه‌ای که می‌تواند نوید «رهایی»<sup>۲</sup> در برداشته باشد مطرح ساخت. او به‌ویژه مارکسیسم را بیشتر مورد حمله قرار داد و حتی تا آنجا پیش رفت که استدلال کرد مارکسیسم باید تأکید بر مبارزه طبقات و عوامل اقتصادی را کنارگذارد و در عوض، بر اصول اساسی مکتب رئالیسم، یعنی تأثیر جنگها، رقابت استراتژیک و سیستم دولتها در تاریخ بشری، تأکید کند.<sup>(۲۲)</sup>

علاوه بر طرفداران نظریه انتقادی، پیروان نظریه فرامدرنیسم در روابط بین‌الملل نیز انتقادات عمده‌ای بر نظریه مارکسیستی در روابط بین‌الملل وارد ساخته‌اند. دریان، یکی از مهمترین این نظریه‌پردازان در روابط بین‌الملل، تأکید کرده است که اکنون عصر «فرامارکسیستی»<sup>۱</sup> فرا رسیده است و اصولاً باید به جای تأکید بر «شیوه‌های تولید» مکتب مارکسیسم، بر تحلیل شیوه‌های پنهان روابط سلطه تکنولوژیک، ابزارگرایی حسابگرانه (عقلایی)<sup>۲</sup> و سرکوب فرهنگی، که ویژگی‌های عصر مدرنیته است، تأکید کرد. (۲۳)

روزنبرگ در *امپراطوری جامعه مدنی* کوچکترین اشاره‌ای به این انتقادات اساسی به رهیافت مارکسیستی نکرده و مشخص نساخته است که به‌رغم این انتقادات چگونه می‌توان با یک رهیافت «ماتریالیسم تاریخی» در رشته روابط بین‌الملل در امر نظریه‌پردازی موفق از کار در آمد. با وجود این انتقادات بر اثر روزنبرگ، کتاب *امپراطوری جامعه مدنی* از آن جهت دارای اهمیت است که بار دیگر با انگشت گذاشتن بر اهمیت نیروهای اجتماعی در جامعه مدنی و ریشه‌دار بودن دولتها در این جامعه تأکید بیش از حد نظریه رئالیسم را بر سیستم یا نظام بین‌المللی به‌عنوان یک وجود تعیین‌کننده و مستقل از نیروهای داخلی به چالش طلبیده است. مطالعه این‌گونه آثار، به‌ویژه دیدگاه‌های انتقادی دو دهه اخیر نسبت به سلطه رئالیسم در رشته روابط بین‌الملل، امری ضروری است. این نکته از آن جهت واجد اهمیت است که بدانیم اصولاً رشته روابط بین‌الملل با رنگ و صبغه رئالیستی آن ابداع نظریه‌پردازان امریکایی بوده است و پیروان مکتب رئالیسم با تدوین این نظریه و اصول عمده آن در صدد بوده‌اند که به سیاستهای قدرت مآبانه امریکا، یعنی تأکید بر نظامی‌گری و کشمکش بر سر بسط و گسترش منافع و حوزه نفوذ امریکا در جهان، مشروعیت بدهند. تأکید رئالیست‌ها بر این امر که سیستم بین‌المللی کنونی یک نظام آمیخته با کشمکش بر سر قدرت و کسب منافع ملی است و بنابراین، ماهیت روابط دولتها در جهت تخاصم است و نه هماهنگی، بدین سبب است که در واقع، سیاست قدرت مآبانه امریکا توجیهی ثوریک پیدا کند. با توجه به سلطه

مکتب رئالیسم در روابط بین‌الملل طی چند دهه اخیر، سخن برخی نظریه‌پردازان منتقد روابط بین‌الملل که به غلبه رهیافت امریکایی‌ها بر رشته اشاره کرده‌اند قابل درک است.<sup>(۲۴)</sup> از این رو، هرگونه نقد سلطه رئالیسم و بنیانهای روش‌شناختی، هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آن به مفهوم امریکازدایی از روابط بین‌الملل است. مطالعه این‌گونه آثار در ایران از آنجا ضرورت دارد که نظریات رئالیستی، خاصه نظریات کهنه سیستم‌ها و نظام بین‌المللی، هنوز مورد علاقه محافل رشته روابط بین‌الملل و علوم سیاسی دانشگاه‌های کشور است.

### یادداشت‌ها

۱. بهترین منبع برای اطلاع از این مباحث روش‌شناسانه عبارت است از:

Klaus Knorr and James Rosenau, eds., *Contending Approaches to International Politics* (Princeton: Princeton University Press, 1969).

۲. برای اطلاع از این بحثها رجوع کنید به: *گروه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

- Robert O. Keohane and Joseph S. Nye, "Transgovernmental Relations and International Organizations", in *World Politics*, vol. XXVII, no. 1 (1974), pp. 39-62.

- Robert O. Keohane and Joseph S. Nye, *Power and Interdependence* (Boston Little, Brown, 1977).

- John Burton, *World Society* (Cambridge: Cambridge University Press, 1972).

- Ray Maghroori and Bennet Ramberg, *Globalism Versus Realism: International Relations Third Debate* (Boulder: Westview Press, 1982).

۳. برای مثال، رابرت کوهن، بنیانگذار و نظریه‌پرداز اصلی مکتب کثرت‌گرایی، در دهه ۱۹۸۰ به واقع‌گرایان نوین پیوست و به یکی از مهمترین مدافعان آن بدل شد. مهمترین اثر او در واقع‌گرایی نوین عبارت است از: Robert O. Keohane, *After Hegemony: Cooperation and Discord in World Political Economy* (Princeton: Princeton University Press, 1984).

4. Richard Ashly, "Political Realism and Human Interests", *International Studies*



*Quarterly*, vol. 25, no. 2 (1981), pp. 204-238.

5. Jim George, "The Study of International Relations and the Positivist-Empiricist Theory of Knowledge: Implications for the Australian Discipline", in R. Higgott, ed., *New Directions in International Relations: Australian Perspectives* (Australian National University, 1988).

6. Robert W. Cox, "Social Forces, States and World Order", in Robert Keohane, ed., *Neorealism and Its Critics* (New York: Columbia University Press, 1986), pp. 204-254.

برای اطلاع بیشتر از نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل نگاه کنید به:

- Mark Hoffman, "Conservations on Crititcal International Relations Theory", *Millennium*, vol. 17, no. 1 (1988), pp. 91-95.

- Andrew Linklater, "The Question of the Next Stage in International Relations Theory: A Critical-theoretical Point of View", *Millennium*, vol. 21, no. 1 (1992), pp. 77-98.

۷. برای اطلاع بیشتر از این مباحث نگاه کنید به:

- *Ibid.*

- Yosef Lapid, "Quo Vadis International Relations? Further Reflections on The Next Stage of International Relations", *Millennium*, vol. 18, no. 1, 1989.

۸. یکی از بهترین آثار برای مطالعه نظریات فرامدرنیسم و فراساختارگرایی در روابط بین‌الملل عبارت است از:

- James Der Derian and Michael Shapiro, eds., *International-Intertextual Relations: Postmodern Readings in World Politics* (Lexington: Lexington Books, 1989).

9. R. O. Keohane, ed., *Neorealism and its Critics* (New York: 1986), p. 340.

10. *Ibid.*, p. 53.

11. R. Gilpin, *War and Change in World Politics* (Cambridge: Cambridge University Press, 1981), p. 211.

۱۲. برای مثال نگاه کنید به یکی از مهمترین این آثار:

Michael Bank and Martin Shaw, eds., *State and Society in International Relations* (New York: Harvester, 1991).

13. Theda Skocpol, *The States and Social Revolutions* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979).

۱۴. در مورد رویکرد دانشجویان و علمای روابط بین‌الملل به نظریه‌پردازی درباره دولت نگاه کنید به مقاله منتشر شده نگارنده:

Hamid Ahmadi, *The Revival of State Theory in International Relations* (Ottawa, Carleton University, 1992).

جیمز روزنو، یکی از نظریه‌پردازان سیاست خارجی نیز که معمولاً خود را با تحولات گوناگون فکری رشته روابط بین‌الملل وفق می‌دهد و مدام در حال تغییر رهیافتهای خود است، طی مقاله‌ای به رابطه دولت با جامعه مدنی پرداخته است؛ نگاه کنید به:

James Rosenau, "The State in an Era of Cascading Politics: Wavering Concept, Widening Competence, Withering Colossus, or Weathering Change?" in James A. Caparaso, ed., *The Elusive State* (New York: Sage, 1989), pp. 17-49.

15. Robert W. Cox, "Social Forces, States and World Order: Beyond International Relation Theory", pp. 215-216.

برای آشنایی بیشتر با نظریات کاکس در روابط بین‌الملل نگاه کنید به مقاله منتشر نشده زیر (که نزد نگارنده موجود است):

Amir M. Hajj Yousefi, *Robert Cox's Contribution to International Relations Theory* (Ottawa, Carleton University, 1992).

16. Immanuel Wallerstein, "The Rise and Future Demise of the World Capitalist System: Concepts for Comparative Analysis", *Comparative Studies in Society and History*, vol. 16, no. 4 (1974), pp. 388-415.

هم‌چنین نگاه کنید به:

Immanuel Wallerstein, *The Modern World System* (New York: 1974).

۱۷. نگاه کنید به :

Christopher Chase-Dunn, "International Economy", *International Studies Quarterly*, vol. 25, no. 1 (March 1981).

۱۸. نگاه کنید به :

Cox, "Social Forces, States and World Order".

19. Theda Skocpol, "Wallerstein's World Capitalist System: A Theoretical and Historical Critique", *American Journal of Sociology*, vol. 82, no. 5 (1977).

۲۰. در مورد این شباهتها نگاه کنید به مقاله منتشر نشده زیر از راقم این سطور:

Hamid Ahmadi, *World System Theory: A Theory of International Politics* (Ottawa, Carleton University, 1991).

۲۱. الکساندر ونت، با توجه به نظریه آنتونی گیدنز، نظریه‌های والتز و والرستین را از جهت «کاهش‌گرایی هستی‌شناسانه» (Ontological Reductionism) آنها مورد انتقاد قرار داد؛ نگاه کنید به:

Alexander Wendt, "The Agent-Structure Problem in International Relations Theory", *International Organization*, vol. 41, no. 3 (1987), pp. 335-370.

22. Andrew Linklater, *Beyond Marxism and Realism* (London: Macmillan, 1990), p. 4.

23. James Der Derian, "Introducing Philosophical Traditions in International Relations", *Millennium*, vol. 17, no. 2 (1988), p. 191.

۲۴. برای مثال نگاه کنید به :

Ekkehart. Kippendrof, "The Dominance of American Approach in International Relations", *Millennium*, vol. 16, no. 2 (1987), pp. 205-214.